

۱۸ آذر ۱۳۹۵ - شماره: ۶۸

مقاله‌ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

جهان ما

نویسنده مقاله:

الیاس حکیمی

توجه: دیدگاه‌های منتشر شده در پایگاه، دیدگاه‌های ارسال شده توسط کاربرانند و لزوماً دیدگاه‌های این دفتر محسوب نمی‌شوند.

بسم الله الرحمن الرحيم



جهان ما

الیاس حکیمی

گلستان است جهان ما! در همه‌ی حوزه‌ها شکوفایی به اوج خود رسیده است. علم پزشکی تا حدی پیشرفت کرده که تا ۵۰۰ ساله کردن عمر انسان‌ها راهی نمانده است. دانشمندان این حوزه شبانه‌روز در تلاشند تا بیماری و مرضی بر روی زمین باقی نماند و تا امروز بسیاری از بیماری‌ها ریشه‌کن شده است.

انواع ربات‌ها و ماشین‌ها می‌توانند بسیاری از کارها را برای بشر انجام دهند. حتی اخیراً ربات‌ها احساس هم پیدا کرده‌اند و می‌توانند مانند یک رفیق، دارای احساسات ترس، شادی، غم و امید باشند. می‌توانند با تو سخن بگویند.

ما فضا را فتح کرده‌ایم و تا آن سوی مریخ و مشتری رفته‌ایم. زمزمه‌های زندگی در فضا به گوش می‌رسد.

فن‌آوری‌های شهرهای مدرن خیره‌کننده شده است. سازه‌های غول‌پیکر و مجلل با بالاترین مقاومت در برابر حوادث طبیعی ساخته می‌شود.

ارتباطات آن‌چنان گسترش پیدا کرده است که در هر لحظه می‌توانی با هر کسی و در هر جای جهان مرتبط باشی. دیگر واقعاً فاصله‌ها از میان برداشته شده است.

سفرها آسان شده و سطح امکانات و رفاه اجتماعی بسیار بالا رفته است. فرهنگ مردم ارتقا یافته و از فرهنگ‌های بدوی آثار زیادی نمانده است. بی‌سوادی بسیار کم شده و انواع آموزش‌ها، آسان و همگانی شده است.

خلاصه می‌بینیم که از پیش‌بینی وضع هوا گرفته تا تولید خودروهای ایمن و سریع و راحت، اختراعات بشر، زندگی را آسان و دگرگون نموده است.

می‌توان گفت بسیاری چیزها سر جای خودش است. از این بهتر نمی‌شود واقعاً و روز به روز هم وضعیت بهتر و بهتر می‌شود. چه غمی داریم پس؟ مشکلی نداریم. تنها یک سری مسائل جزئی هست که گاهی آزاردهنده است و الا در آسودگی نسبی عمر می‌گذرانیم و جای نگرانی نیست. آن مسائل جزئی هم کم کم دارد عادی می‌شود و به آن عادت می‌کنیم. مثلاً زمین دارد روز به روز آلوده‌تر و گرم‌تر می‌شود؛ یخ‌های قطب شمال و جنوب آب می‌شود و فصول تقریباً در هم آمیخته می‌شوند. در تابستان برف می‌بینی و در زمستان گرمای سوزان. غذایمان را که دیگر هیچ نمی‌توان گفت؛ مملو از مواد شیمیایی و بیوشیمیایی شده است. سموم مهلکی را در مقیاس بسیار پایین هر روز مصرف می‌کنیم و این‌گونه مرگ تدریجی و بیمار شدن تدریجی خود را درک نمی‌کنیم! استخوان‌ها سست و مفاصل بیمار، خون‌ها آلوده و بدن‌ها پر از عفونت‌ها. بیماری‌های ناشناخته و نوظهور و ویروس‌ها و میکروب‌های مقاوم در برابر دارو. از دارو گفتیم؛ داروهای متعدد شیمیایی که جان آدمیان را خسته و مردمان را بیچاره کرده است. دارویی که ۲۰ سال همگان استفاده می‌کردند، ناگهان سرطان‌زا اعلام می‌شود و دارویی که با پیشرفته‌ترین تکنولوژی عصر ساخته می‌شود، زودتر می‌کشد! از کشتن گفتیم یادمان از بلای جانمان افتاد. ماشین‌ها و هواپیماها و قطارها و کشتی‌ها که سالانه و ماهانه و روزانه جان صدها تن را می‌گیرند و خانواده‌ها را داغدار می‌کنند. آمار کشتگان تصادفات دارد از آمار کشتگان جنگ‌ها بیشتر می‌شود!

تا خرخره غرق در فساد اخلاقی و اجتماعی شده‌ایم و چیزی به نام اخلاق دیگر نه معنایی دارد و نه ارزشی. آیا در جهانی که با فسق و فجور تجارت می‌کنند و فحشا را حقّ هر کس می‌دانند، جایی برای اخلاق هست؟! عمرها کوتاه شده و زندگی چنان سرعتی گرفته است که انسان به خوبی می‌تواند معنی ترکیب «بی‌برکتی عمر» را در آن بیابد. جوانان پیر شده‌اند و پیران کودک! زنان دیگر زن نیستند و مردان دیگر مرد!

بلاها پرشمارتر از هر عصری است. طوفان‌های عجیب، بیماری‌های غریب، سونامی‌های عظیم، زلزله‌های ویران‌گر، آتش‌سوزی‌های مهیب و سیل‌های بنیان‌کن. بلایای انسانی و فجایع بشری هم که برای همگان روشن است. آیا در هیچ عصری، این‌چنین انسان‌ها به جان هم افتاده بودند؟! با چه سلاح‌هایی یکدیگر را می‌کشند و تکه تکه می‌کنند! کارخانه‌های اسلحه‌سازی تحقیقاً ۲۴ ساعته در حال تولید هستند و سلاح‌های سبک و سنگین و نیمه‌سنگین را برای کشتارهای سنگین و سبک به انسان‌ها می‌فروشند. البته سلاح‌های کشتار جمعی محدود به اسلحه‌ها و موشک‌ها و تانک‌ها و هواپیماها و زیردریایی‌ها نمی‌شود. انواع مشتقات تریاک و اقسام موادّ شیمیایی روان‌گردان، البته قبلاً آرام آرام و الآن که خیلی سریع آدم می‌کشد. راستی سرطان‌ها را می‌بینید چه‌طور همه‌گیر و فراوان شده است؟ یا ویروس‌های مقاوم و عجیب آنفلوآنزا که هر سال جان می‌گیرد؟

از آسایش و آرامش فراموش کردم. دقت کرده‌اید که هیچ کس آرام نیست؟ علّتش این است که مردم یا درگیر چرخه‌ی کارند به این صورت که از صبح تا نزدیک شب کار و کار و کار و سپس تا نیمه‌شب خورد و نوش و عیش و کیف و سپس خوابی مردارگونه تا صبح روز بعد و دوباره به همین منوال تا تعطیلات آخر هفته و تفریحاتش. آدمی چشم باز می‌کند، می‌بیند چهل سال همین‌گونه زندگی کرده است، پوچ و هیچ. بعد می‌بیند با مرده‌ی زیر خاک هیچ فرقی ندارد.

یا درگیر جنگ و خون‌ریزی و نزاع‌های ۵ ساله و ۱۰ ساله و ۶۰ ساله و ۷۰ ساله.

یا درگیر فسادند، از هر نوعش. از مخدرات گرفته تا شهوات. نیروهای انسانی و حیوانی خود را هرز می‌دهند و بعد از چهل پنجاه سال زندگی بی‌برکت، آثار پیری و مرگ در ظاهر و باطنشان آشکار می‌شود و می‌بینند که شاید خودکشی، آنان را از ترس و هول ادامه‌ی این زندگی نجات خواهد داد.

یا در سیاست و سیاست‌بازی زندگی می‌کنند و یک لحظه آرام نیستند. بازی می‌دهند و بازی می‌خورند. دیگر مردمک چشمان کمتر کسی آرام و قرار دارد و کمتر خواب راحت به سراغ کسی می‌آید و لقمه‌ی گوارایی از گلوی کسی پایین می‌رود. دارا نگران دارایی و نادار نگران ناداریش است و این دو نگرانی، تا حدّ مرگ صاحبش را می‌آزارد.

کسی واقعاً نمی‌خندد و کمتر لبخندی حقیقی است. یاد گرفته‌ایم خنده را یا شادی را به توصیه‌ی مسخره‌ی روانشناسان و به اصطلاح دانشمندان رفتارشناسی به خود تلقین کنیم و انرژی مثبت‌شعبثت دریافت کنیم. کدام انرژی مثبت؟؟ این چه شعرهایی است که تحویل خودمان می‌دهیم؟! کدام انرژی مثبت وقتی که هیچ کس خدا را نمی‌پرستد؟! کدام انرژی مثبت وقتی که حرام و حلال از هم شناخته نیست. کدام انرژی مثبت وقتی در رباخواری و حرام‌خواری غرق شده‌ایم؟ کدام انرژی مثبت وقتی که خدای عالم، حاکم زمین نیست؟ کدام انرژی مثبت وقتی که شیطان رسماً بر زمین خاکی حکم می‌راند؟؟!! وقتی کثیف‌ترین انرژی منفی بر همه‌ی زمین حکم می‌راند، چه جایی برای انرژی مثبت؟؟!! اگر علم اثبات کرده است که تأثیر حرکت پلک یک کودک تا ستارگان می‌رود، پس ببین جهان ما با کهکشان و آسمان چه کرده است!!

واقعاً این چه دنیایی است که هیچ چیزش سر جایش نیست؟ انصافاً چه چیزی سر جای خودش است؟ کشورهای اسلامی که اصلاً بحثی ندارد. سیه‌روزی و فلاکت موج می‌زند در آن‌جا. افریقا که مهد فقر و محرومیت است. امریکای جنوبی هم آن‌چنان نیست که بگوییم همه چیز سر جایش است. می‌ماند اروپا و امریکا. اروپا آرمان بدبختانی است که در نقاط محروم و احیاناً مسلمان‌نشین زندگی می‌کنند. همین‌طور امریکا. اما کدام عاقل است که از دردهای بشر در آن جوامع نیز بی‌خبر باشد؟ همه می‌دانند که بهشت‌های روی زمین یعنی همان اروپا و امریکای شمالی هم جهنمی است کمی خنک‌تر. آن‌جا هم مردم از پیری و مرگ و یأس و بیماری و جنگ و فقر و بلایای طبیعی و مشکلات اقتصادی و فجایع اجتماعی می‌ترسند و هیچ‌گاه خود را در امان نمی‌یابند. نمی‌بینیم که هر روز به انواع راه‌های درمانی و آرام‌بخشی و مثبت‌اندیشی و روان‌درمانی روی می‌آورند و باز هم از سایه‌ی خودشان می‌ترسند؟! امروز بشر از هر عصر دیگری بیشتر احساس تنهایی می‌کند. خانواده معنایش را دارد از دست می‌دهد و آرام آرام گروه‌های انسانی به گله‌ای از کرم‌ها تبدیل می‌شوند که در هم می‌لولند. یا مانند گله‌ی گرگ‌های ناآرام و مضطرب که دوست و دشمن و خودی و غیر خودی را تکه و پاره می‌کنند. پس چه افتضاح است اوضاع انسان که آرمان شهرش کالیفرنیاست یا لندن یا پاریس! کودکان هنوز قدّ خود را نشناخته‌اند که می‌بینی فاسد شده‌اند! پیرانِ دم مرگ را می‌بینی که هنوز عیاشی می‌کنند!

و اما مسلمین و کشورهای اسلامی...

داغ و درد انسان ده برابر می‌شود وقتی بر اینان نظاره می‌کند. همه‌شان بال‌اتفاق سرگردانند! هیچ کس نمی‌داند حقیقت کدام است و نمی‌تواند مطمئن باشد که راه را درست می‌رود. مگر آن‌که

دل خوش کنک یا گول زنی بیابد و با آن سرگرم باشد تا نترسد از تاریکی گمراهی و چشمانش را ببندد در این ظلمتِ تو در تو تا کم‌تر بترسد.

نا امید کننده است نه؟ اصلاً زندگی نا امیدکننده و سرد و بی‌روح است، نه؟ بله دقیقاً همین طور است. خداوند چشمان انسان را باز کند و همه چیز را آن‌طور که هست ببیند. پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم همواره دعا می‌فرمودند: «رَبِّ اَرْنِي الْاَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»؛ «پروردگارا! بنما مرا چیزها را آن‌طور که هست».

این قطره‌ی کوچکی از سیل مصیبتی است که ما را با خود برده است. اما آیا کسی هست که بتواند ما را از میان امواج کوبنده‌ی این سیل بیرون بکشد و نجات دهد؟! آیا کسی باقی مانده است؟! بله، کسی هست. همیشه کسی بوده است. خدایی که ما را آفریده، هیچ گاه ما را در تاریکی رها نکرده و به خودمان وا نگذاشته است! جز ذات توانای او هیچ کس را یارای نجات ما نیست و او برای نجات ما خلیفه‌ای در زمین قرار داده است؛ «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره / ۳۰) و ما را امر کرده است که به جای چنگ زدن به خزه‌ها و جلبک‌ها و درختان شکسته‌ی سرگردان در میان سیلاب، به ریسمان نجات او چنگ زنیم و خود را به او برسانیم تا نجات یابیم! چه دلنشین و هشداردهنده و چه زیبا و تکان‌دهنده است گفتار رهبرمان منصور هاشمی خراسانی، آن‌جا که می‌فرماید:

«چگونه بدون آفتاب، روز را خواهند دید و چگونه بدون آب، سبزی زمین را؟! بلکه شام آنان تا ابد ادامه خواهد داشت و زمین آنان مانند شوره‌زار خواهد بود؛ چراکه خلیفه‌ی خداوند بر آنان مستولی نیست و احکام او در میانشان جاری نمی‌شود. بگذار کسانی که به وجود خدا ایمان ندارند و کسانی که برای او شریک می‌گیرند، به سخن من استهزا نمایند و در پی بازی خود بروند؛ چرا که آنان مانند کشنده‌ی خویش پشیمان خواهند شد و مانند خورنده‌ی نجاست قی خواهند کرد!...» (گفتار ۲).

یا آن‌جا که می‌فرماید:

«...هان، ای امت نادان! در پی چه می‌گردی؟! و به دنبال چه می‌روی؟! پیشوای تو مهدی است. آرامش شب‌ها و خرمی روزهای تو مهدی است. شادی ماندگار و شیرینی روزگار تو مهدی است. خوشبختی دنیا و رستگاری آخرت تو مهدی است. پس چه چیزی تو را از او بازداشته است؟! یا چه کسی تو را از او بی‌نیاز کرده است؟! ... آیا می‌پندارید که در غیاب او عدالت را خواهید دید و به شکوفایی خواهید رسید؟! یا می‌پندارید که در غیاب او امنیت خواهید داشت و خوشبخت خواهید شد؟! نه به خدا سوگند، سپس نه به

خدا سوگند؛ بلکه این ارزو را با خود به گور خواهید برد، همچنانکه گذشتگانتان آن را با خود به گور بردند! زیرا خداوند در غیبت گماشته‌اش خیری قرار نداده و در حکومت غیر او برکتی نیافریده است! راست می‌گوییم به شما: در غیبت او، شکم‌هاتان به پشت خواهد چسبید و بر روی خاشاک خواهید خوابید! صبح و شام غضبناک خواهید بود و آرزوی مرگ خواهید کرد! خانه‌های شما غیرمسکون و بازارهاتان تعطیل خواهد شد! زمین‌های زراعی خار خواهد رویاند و درختان میوه خشک خواهد شد! گله‌های دام پراکنده خواهند گشت و کسی نخواهد بود که آن‌ها را جمع کند. سرهای شما شپش خواهد گذاشت و دست‌هاتان خاکی خواهد بود! شهرهاتان ویران و روستاهاتان متروک خواهد شد! از کوچه‌های شما کسی عبور نخواهد کرد و دره‌های شما را کسی نخواهد زد! قنات‌های شما آب نخواهد داشت و در چاه‌های شما مار لانه خواهد نمود! در میادین‌تان گرگ خواهد چرخید و بر برج‌هاتان جغد خواهد نالید! بر پنجره‌هاتان عنکبوت تار خواهد تنید و در حوض‌چه‌هاتان وزغ خواهد خواند! در دره‌های تاریک ساکن خواهید شد و به قلعه‌ی کوه‌ها پناه خواهید برد! در شکاف صخره‌ها پنهان خواهید شد و با چلپاسه‌های بیابان همنشین خواهید بود! از سرزمین‌های شما دود به آسمان خواهد رفت و آتش آن خاموش نخواهد شد! دشمنانتان بر شما مسلط خواهند گشت و شیاطین غرب و شرق شما را خواهند خورد! گریه‌ی کودکان‌تان را نخواهند شنید و بر پیران زمین گیرتان رحم نخواهند کرد! اموالتان را قسمت خواهند نمود و برای ناموستان قرعه خواهند زد! مردگانتان را به خاک نخواهند سپرد، بلکه برای سگ‌هاشان خواهند گذاشت!...» (گفتار ۱).

چگونه مؤمن به این سرنوشت شوم راضی می‌شود و چگونه یک مسلمان این جهنم را برای خود می‌پسندد؟! وقت آن است که بازگردیم...

